

شاهنشاهی یافت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنه و بار
بتاراج حادثات داد و جمعی ضروری را پیش انداخته بصد حیلۀ خود
را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی
که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و
استعداد شده بود برد و افواج شاهنشاهی تا سرحد گجرات تعاقب
او نموده حرمها و فیلان نامی او را باسیری و اولجه گرفته آوردند
و بقیه نصیبۀ اعدا شد که کواران و بیپلان باشند و آبادانی گجرات
را در عهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان
سابق معمور بود و زواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن
متصور نباشد و هر سپاهی و مسافری و غریبی که رفته او را دیده
یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج
نماند و میگویند که هر روز پنج شش سرور پای خاصه خود بمردم
می بخشید و هیچ سرور کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفی
نمی بود میداد و یکی از حاتمی های او این بود که روزی با
ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود
درین اثنای دو سه کشتی پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به
نظر او گذرانیدند به مجرد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک
برگذار کرد و ازان جمله آنکه شاه عارف صفوی حسینی که حالا در
لاهور است و بعدوان کرامت تسخیر جن مشهور و گنجها داشته بمردم
می بخشید میگویند که این همه خزاین و دفاین از چنگیز خان یافته
و مهرهای او همه بسکه چنگیز خان است و الله اعلم و میران مبارک
شاه برهان پوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتماد

خان خواجه سرا مصحوب ایشان رفته دختر میران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه (۹۷۲) از مندو بقضبه ناچه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکار کزان از راه اجین و سارنگ پور و پرونده^(۲) و گوالیار بتاریخ موم ربیع الاول سنه مذکور پدای تخت آمدند و در فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقع شد و بطری چند که یکی از اعیان دولت در وقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرموده بود که درین باب بنویسید آن را بجنس ایراک می نماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشه بلندشهریار کامگار را که معمار معموره گیتی خصوصا بذای مقصوره هند است از آغاز فطرت اختراع آئین ایجاک فرموده تا بمقتضای

جهاندار داند جهان داشتن * یکی را بریدن دگر کاشتن
هر سر منزل و هر گل زمینی را که هوای آن معتدل و فضای آن
فسیح و آبش گوارا و سواش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول
اجلال سوکب اقبال سازد چه اختیار اماکن تیره و مساکن طیده و منازل
سروحه و میاه عذب بهر ابقای نعمت صحت بدنی و احتمال
اعتدال مزاج انسانی که وسیله معرفت و طاعت یزدانی همان تواند
بود از جمله متغی ضروریه است خصوصا وقتی که بعضی از مصالح

ملکی فیز مثل میر و شکار و غبیره بآن متضمن گردد بنابراین دواعی
 درین سال خجسته فال بعد از معاودت از سفر مالوه که اولیای
 دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت والا
 همت و اقتضای رای جهان آرای چنان افتاد که موضع گهراولی
 را که بیک فرسنگی آگره واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظافت
 هوا بر خیللی اسکند و جحانی و مزیتی تمام داشته معسکر حشم
 همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
 مخارج شهر خاطر قدسی مآثر را نراغتی حاصل گشته اوقات فرخنده
 مهلت را گاهی بچوگان بازی و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
 جانوران گوناگون مصروف سازند و بنای آن معموره بلند اساس را
 بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیزوال و تفال ازدیاد جاه
 و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگان
 قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران
 مکان مرفه عمارات عالی و مناظر رفیع بنیاد نهند و در اندک مدت
 مواد آن بقعه لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو
 عروس عالم شد و نگر چین که عبارت است از امضیاد نام یافت
 لله الحمد که آن نقش که خاطر می خواست
 آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
 باقی نیست و همچنان که قاع صفصف بود همت فاعتبروا
 یا اولی الابصار چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
 شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر های عظیم و پادشاه ذی

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی ازان
 ها آبادان نیست *أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ دَرِينَ سَالٍ يَا سَالٍ* گذشته که به تحقیق نزدیک
 است شیخ عبد الذبی محدث نبیره شیخ عبد القدوس گنگوهی را که از
 کبار مشایخ هند است از قصبه اندری کرنال طلبیده صدر الصدور
 ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد ازان مستقل
 چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و ادارات بمستحقان بخشید
 چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را در یک پله نهند و
 انعام این عهد را در پله دیگر هنوز این راجح آید تا باز بتدریج رفته
 رفته به پله اصلی قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می
 شود *إنشاء الله تعالی و درین سال خواجه معظم خالوی شاهنشاهی*
که داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه
اقارب کالعقارب فی اذها • فلا تغرر بعم او بخال
فان العم زاک الغم منه • و اما الخال عن خیرات خالی
 روزیکه بتقریب نصیحت و منع او از بعضی امور ناشایسته که از
 سر بر زده بود بمنزل او میرفتند خبر دار شده از روی بد گمانی
 و خبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته
 اول در ته لک و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در
 گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست
 و به مکانات رسید

بدی کنند خود را بر روزگار سپار • که روزگار ترا چاکری است کینه گذار
 و درین سال میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابوالمعالي و مصاهرت میرزا
 محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگیر لشکریان
 خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعد از
 خواهی از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجهت
 انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورده باقی
 قاشال را با جمعی از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسید و
 چون میرزا سلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
 عریضه بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعی
 در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامی
 امرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و اتکه خان به تمامی
 اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکرم میرزا محمد حکیم
 پیوستند و قمبر را با سی صد کس که محافظت جلال آباد می
 نمود علف تیغ ساخته هر او را با خبر فتح نزد باقی قاشال بکابل
 فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
 محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقی میرزا محمد
 حکیم ماند و باقی امرای بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
 میرزا محمد حکیم همشیره بیوه خود را که شاه ابوالمعالي داشت بی
 استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
 قدس الله سره العزیزه قدس بسمت و خواجه حسن وکیل مستقل شده
 تمشیت مهمات باستقلال میکرد و ظرفاً در آن وقت می گفتند که
 گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود
 ما را نه جوال و نه زنی رهن خواهد بود

و خان کلان که حکم شحنة معزول پيدا کرده بود تاب نياز زده بني رخصت ميرزا بلاهور آمد و حقيقت را معروض درگاه داشت و درين حال شيخ الاسلام فتح پوری چشتي که در سنه احدى و سبعين و تسع مائة (۹۷۱) از حرمين شريفين تشریف آورده و کاتب حروف اين دو تاريخ يافته و در ضمن مکتوبی عربي که بجای خود نقل نموده

خواهد شد انشاء الله تعالى از بدان نوشته فرستاده بود تاريخ

شيخ اسلام مقتدای انام * رفع الله قدرة الضامی

از مدینه چوسوی هند آمد * آن هدايت پناهی نامی

هند از مقدم همايونش * يافت از سر خجسته فرجامی

گیر حرفی و ترک کن حرفی * بهر سالش ز شيخ اسلامي

دیگر همین اسلوب که

شيخ اعلام ولي کامل * آن مسیحا نفس و خضر قدم

لا مع از جبهه او سر ازل * طالع از چهره او نور قدم

از مدینه چوسوی هند شناخت * آن مسیحا نفس و خضر قدم

بشمر حرفی و بشمر حرفی * بهر تاريخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معموره گیتی

نشان نمیدهند و در مدت هشت سال با تمام رسیده دم از هشت

بهشت زد و درین ایام تمام محل بنگالی در آگره و قصری عالی

دیگر واقعه شد و قاسم ارسلان این تاريخ گفت که

چون از پی عشرت شه زیبا منظر * فرمود بنا دو خانه فیض اثر

تاريخ یکی ز عشرت آمد بیرون * شد خانه پادشاه تاريخ دگر

و در غره ماه رجب سنه اثني و سبعين و تسعمائة (۹۸۲) بجانب

نرور و گروهی بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را از آنجا بگرفتند
 فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهت گرمی
 هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
 درین سال عزیمت بنائنی قلعه اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که
 از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
 غله از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و
 تواچیان گماشته از امرای جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت
 پنج سال با تمام رسید و عرض دیواره گز و ارتفاع چهل گز و خندق
 عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
 بیست گز و عمق آن ده گز تا باب رسیده و از آب دریای جون
 پرگشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ
 دروازه آن را شیخ فیضی * بنامی در بهشت * یافت و سه کرور زر تخمیناً
 خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زوهای تمام
 هندوستان را ملجا و ساوای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنامی
 قلعه بهر زر * و الحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کی شود
 مگر آنکه آیت و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که
 أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
 زر اندر کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر بسنگ اندرست
 زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر
 و درین سال بغی خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک
 روی نمود و بنامی آن این بود که بعد از سرکشی عبد الله خان
 اوزبک بدگمانی از طایفه اوزبکیه بخاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

خان میر منشی را از نور بطلب اسکندر خان اوزبک بدلا فرستادند که در ارده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل بیهانه مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است بجایگیر او که سرهر پور بود برد و از آنجا بچونپور نزد خان زمان به تقرب کفکش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکرة و مانکپور سر طغیان برداشته یگرویه شدند و اسرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداخ خان و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منهدم شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در قلعه نیم کهار و مجنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند و آصف خان ولایت کره کتکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و قفل خزینه برداشته تسلی سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کاپی داد که هر مایه از دیار جمعیت او شد در مقابله خان زمان نشستند و عریض بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ای شهباز معرکه آرای روز رزم

از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر فنوج عبور نماید و خود در ماه شوال سال نهصد و هفتاد و در پای در رکاب نهادند و قبا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در فنوج باستشفاع

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او درگذشتند و از آنجا بایلغار
 بلکهنو رسیدند و مکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان و بهادر خان
 ملحق شد و همه ایشان مقابله آصفخان و سجنون خان را گذاشته و
 راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند
 و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود
 هم مبتعاقب آمده طاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین
 منزل با پنج هزار سوارکار آزمای باتفاق سجنون خان ملازمت کرد و
 هدایا گذراندید و در معرض قبول افتاد و در روز جمعه دوازدهم ذیحجه
 سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصفخان سرداری لشکر
 یافته در گذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی
 محمد خان سیدستانی را برساله جانب سلیمان کررانی حاکم بدگاله که اتحاد
 قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا او را از امداد و معاونت خان
 زمان باز دارد چون بقلمه رهناس رسید افغانانی که رابطه یکانکی
 بخانزمان داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد او فرستادند و خانزمان
 بنا بر آشنائی قدیم که ما بین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم
 و احترام کوشیده قرار داد که والده خود را همراه او بدرگاه فرستد تا استشفاع
 نموده استعفای زلات خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان
 خزانچی و مها پاترباک فروش را که از باریافتگان شیر شاه و اسلیم
 شاه که در فن موهقی و شعر هندی بی عدیل بود بوکالت نزد راجه
 اوردیسه که بجمعدیت و شوکت از میدان راجهای دیگر امتیاز داشت
 فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته او را
 در جوار خود پناه دهد و سلیمان را نیز از مظاهر تری باز داشته

در مابده کار خود سازد او این معنی را طوعاً و رغبتاً قبول نموده فیلمان و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این هر دو وکیل باز گشته در آگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهة شومی طمع و حرص سخندان بکنایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعذت مسلوک داشته جمعی را باعث بر تقریر اموال چوره گده شدند و از و مطالبه می نمودند آصفخان زمانی که در مقابله خان زمان بگذر نرهن نشسته ازان سخندان متردد و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت کره کنتکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او مدغم خان خانخانان را بسردار می آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان بتعاقب آصفخان نامزد گشته و از سانکپور برگشتی نشسته بخواصت که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که پاره راه رفته بود از استماع این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده کشتیهایی شجاعت خانی را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالی یافته از راه دیگر بکره رفت و بتعاقب غنیمتی که بخیال نمیتوانست پیروان او رسید قدمی چند زد و بجهة وقوع فاصله کبری بچونپور مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب برادر خود فتح خان افغان تبتی صاحب قلعه رهناس که در مده

اثنی و سبعین و تسعمایة سلیمان کرانی او را در قبل داشته
و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود
بوکالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعیین سرداری کرد
که قلعه را باو سپارد بنابراین قلیچ خان از جونپور بهمراهی از نامزد
شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقه فراوان در قلعه
کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر
از جانب ذخیره جمع شده است و قلیچ خان را روزی چند بلباس
تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیچ خان بر
نفاقش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام * بدازی هر اندر نیارک مدام

و این رهناس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کروه و عرض
سه کروه و ارتفاع پنج کروه (۹) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب
ان بمرتبده ایست که اگر میخ بر زمین زند یا دیگدانی بکنند همه جا
آب بدرمی آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست
افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی آورد
عاقبت از فتح خان بدصرف شاهنشاهی در آمد چنانکه مذکور شود
انشاء الله تعالی و چون جونپور محل نزول رایات شاهنشاهی گردید
و به تنظیم مهام پرداختند پیش از آنکه منعم خان را مقدمه
الجبیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن
نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق سکندر خان بجانب
سردار فرستاد تا ازان طرف بمیانہ ولایت در آمده خلال اندازند
با لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاهی وسیع دارند بنابراین

چندی از امرای عظام با لشکر عظیم مهمل شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و قیاد خان و سعید خان و محمد معصوم خان فرخودی و دیگران که تعداد اسمی ایشان طولی دارد همراه میرمعزالملک مشهدی که جامه سرداری بر قامت امتعداد او نازیبدا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بمدافعه و صمانعه اسکندر و بهادر برخیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که مدغم خان خانخانان که با خان زمان نهایت جهت اتحاد داشت چار پنجمه بدستور کهنه سپاهیان که در صلح مصلحتها دارند بحرف و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان و دربار خان از چونپور بجهت استعلام امر صلح و جنگ و قرار شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در کشتی نشسته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که خان زمان والده خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبک و فیلان نامی که دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود سکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بسمع اعلی رسانید و روز دیگر والده خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان و خواجه جهان با فیلان همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع خانزمان باستعفای گناهان او بودند که بناگاه از سردار خبر هزیمت میرمعزالملک سردار رسید و شاهنشاهی بر آشفتند و آن صلح بکین مبدل شد و شرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهی نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیدند بودند

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد
 گناه ما را از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از فیلان و غیر آن
 بدست آورده ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطاها پاک شویم
 و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میروسیم میر معز الملک از آنجا
 که پیوسته دم از انا و لا غیر میزند فرعونیت و شدا دیت که ملک
 موروثی سادات مشهدی آورده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله بر تمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقی که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما
 جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشی و
 راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهره قرار
 دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر
 و بهادر را دلاسا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی
 تنها آمده و میر معز الملک را با چندی از امرا طلبیده مقدمات
 صلح در میان آورده گفت که چون خان زمان والده خود و ابراهیم
 خان را بدرگاه میفرستد بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو
 گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب
 می بینیم و تا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمی شود دست بنکارزار
 نمی بریم شما هم تا آمدن جواب روزی چند تاخیر نمائید میر
 معز الملک خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم روغن نبط پیدا

پیدا کرد و آن آتش را تیزتر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نوسید شده و پی کار خویش گرفته تسویه صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماز گریز • دست بگیرد سر شمشیر تیز و ازین طرف میرمعز الملک محمد امین دیوانه را مقدم گردانیده خود در قلب جا گرفت و عبدالمطلب خان و سلیم خان و کاکر علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود متفق ساخت و امرای دیگر بهیمه و میدسه تعیین یافتند و آن طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هر اول و بهادر خان قول بود از جانبین چون دو کوه بر هم زدند و حمله آورده داد مردانگی از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود را بآب میاهی که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثری از مردمش غریق شدند و بعضی دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواع همه پی تاراج رفتند و میرمعز الملک تنها از سرداران باندک مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزماى خصوصاً حسین خان خویش مهدی قاسم خان و باقی محمد خان و دیگران که از سرداری میرمعز الملک و حکومت راجه تودرمل ملول بودند بموجب لا وفاء للملوك ترده آن چنانکه می بایست نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا بر جای بود فرصت غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میرمعز الملک را برداشت و شاه بدایع خان داد جلالت داده از اسپ بزمین آمد و پسرش عبدالمطلب خان هر چند زور آورده که تواند دست او

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رفت و پدر بدست اوزبکان افتاد
 بی^(۲) بلا نازنین شمره او را * چون بلا دید در سپرد او را
 و راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب
 طرح جنگ انداختند اما فایده نداشت و متفرق گشتند و روز
 دیگر اینجا شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض
 داشتند آمدیم بر سر حرف خان زمان چون خانخانان و والده خان
 زمان و ابراهیم خان را با میرهادی صدر و نظام اغا که محل
 اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگی گذرانید و ابراهیم
 خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را
 تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تسمت

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد
 آورد و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند
 و فرمودند که تا اردوس گیپال پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند
 و وکیان ایشان در آگه آمده فرامین درست بسازند و حسب فرمان
 متصرف شوند و والده خانزمان این مزده به پسران فرستاد و بهادر
 و سکندر فیل کوه پاره و فیل صغ شکن را که ماده نزع و ذبین بودند
 با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت
 راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و هزیمت و نقاق امرا
 رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدرگاه بیایند و میر معز الملک و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی از کورنش محروم ماندند و معاتب بودند و باز به پایه تقرب خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکارفیل در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چنار معسکر شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد کرده به محمد آباد که از توابع قصبه سو است آمد و گماشتگان بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی دشوار نموده اشرف خان میر منشی را به جونپور فرستادند تا والد خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد بدست آورد و ارد و را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته به ایلغار بقصد استیصال خانزمان شتافتند و باز به کنار آب سرور رفت و کشتی های پراز اموال و اسباب که حکم گنج باد آورد داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی گذاره آن آب گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان خود را بدامن کوه سواک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و در همان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته و کمند ها انداخته بر قلعه برآمد و والد خان خود را خلاص داده و اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهی شنید باتفاق سکندر خان در گذر نهرن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب سال نهمصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهی

است در ظاهر برگزیده نظام آباد از توابع جونپور مجلس وزن منعقد شد که برسم مقرر در سالی دو بار بحساب تاریخ شمسی و قمری بطلو نقره و سایر اجناس بر میکشند و آن را بربراهمه هند و غیر ایشان صرف می نمایند و شعرا درین باب شعرهای داپذیر گفته اند و میگویند و از انجا رحل اقامت در ارک جونپور انداختند و خان زمان بشنیدن خبر اقامت میرزا میرک را که آخر رضوی خان شد نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاد و او باتفاق والده خانزمان بدرگاه آمده پیغام رسانید خانخانان باتفاق میر عبد اللطیف قزوینی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد الذبی صدر دیکر بار التماس عفو تقصیرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه جهان و میر مرتضی شریفی که از نسل علامه نوع بشر عقل حادی عشر میرمید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را بجهة توبه دادن خان زمان از بغی و رسانیدن مزه عفو بگوش هوش او فرستادند خان زمان باستقبال بر آمده حسب مدعا موکند خورد و اعزه را بشرايط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در اواخر سنه ثلث و سبعین و تسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه دار الخلافت شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره باگرة رسیده بعشرت گذرانیدند و از انجا بمعموره جدید نگر چین رفته بچوگان بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان باخت و درین ایام محمد یوسف خان ولد ائکه خان بعزت شرب مدام در گذشت

ثلث مهلکات للانام • و داعية الصجاج الى السقام

مدام مدامة و مدام و طي * و ادخال الطعام علی الطعام
 و درین سال مهدی قاسم خان و چندمی را از امرا مثل حسین خان
 خویش او و خالد^(۲)یخان و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر سر
 آصفخان در ولایة کرهه کتذکه نامزد گردانیدند و آصفخان قلعه چورا
 گر را گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و
 چون روی قبول نیافت خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان
 برادر خود بچونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول
 چنان متکبرانه سلوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت
 آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدی قاسم خان ولایت کرهه را بضبط در آورده و بجایگیران
 داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجه مکه معظمه
 شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه
 ستواس قریب بملک دکن بمشایعت او رفت و بیک ناگاه ابراهیم
 حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد
 میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر
 بسطان حسین میرزا میر محمد و پیرو معمر شده و برگذنه اعظم پور را
 شاهنشاهی بجایگیری داده بودند در ولایت سنبل سر کشی بنیاد
 نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهی بجانب پنجاب
 بر سر میرزا محمد حکیم از پیش خانانان منعم خان قرار نموده
 و خود را بمیانہ ولایت کشیده و بدھلی رسیده سری بملک مالوہ

بر آوردند و از آنجا دو برادر که شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند
 بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت
 که فاصله ده کوه راه باشد و حسین خان باتفاق و استظهار مقر بخان
 نام مرواری از امرای دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در
 قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت امپ و شتر و گاو کشیده کار بجان و
 و کار با ستخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و با وجود آن هر
 چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح در میان آورد اهل قلعه در جنگ
 تقصیر نداشتند تا صباحی بر قدم خان برادر مقر بخان را که در
 هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر
 رسانیدند که هندیه مفتوح شد و زه زاد تو و ساکنان آنجا همه امیر
 گشتند و والده او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل
 و عیال مقر بخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ
 میکنید مقر بخان بی پای شده و مقریه غلامی گشته میرزایان را آمده
 دید و حسین خان را نیز امان داده بعهده و قول بیرون آورده اول
 تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد او را بسلامت گذرانیدند تا در
 سنه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) وقتیکه شاهنشاهی از لاهور باکرة
 آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمساباد را بر پتیبالی
 که جایگروی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین
 بیک سال در امر خوب از بد اوون به پتیبالی رفته بخان مذکور آشنا
 شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت و شجاع و باذل

و پاکیزه روزگار و اهل سنه و جماعه و علم پرور و فضل دوست بود
و نیک پیش آمد از صحبت او بجای دیگر رفتن و ملازمت نمودن
خوش نیامد و مدت ده سال دران زوایای مجهول و خبیای خمول
در تردد های مواسا باوی شرکت داشت آخر فلک شعبده انگیخت
و چشم زخمی دران صحبت رسید و امری غریب باعث بر جدائی
شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز و سایل و وسایط
انگیخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت فایده نکرد
بملازمت خلیفه زمان شدافت

دل که رنجید از کسی خرسند کردن مشکل است

شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخیر بعضی
از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیر خان را بحیله پیش خود نگاه
داشته نظر بند فرمود و هر دو برادر بمراسلات قرار بر فرار داده میعاد می
معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زمان گرفتار
و ارازنز بهادر خان جدا شده سی کروه راه طی نموده طرف اگره
و مانگیر را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان
رانده مابین جونپور و مانگیر جنگ صعب میان فریقین روی داد
و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عمارتی قیل بر داشته روانه
گشت درین اثنا وزیر خان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش
را می بردند و مردم بهادر خان چون در پی غارت متفرق شده بودند
بهادر خان تاب مقاومت او نیآورده فرمود تا آصفخان را در عمارتی به
قتل رسانند و بر بینی او زخم شمشیری رسید و در سه انگشت روی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستی نموده او را خلاص داد و هر دو برادر خود را بکمره رسانیدند و بهادرخان بی غرض بازگشت و وزیرخان در نواحی لاهور زمانی که شاهنشاهی بدعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین سال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل بازگشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امرای شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد و خواجه حسن نقشبندی وکیل بامتقلال گشت و خان کلان رنجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالی یافته باتفاق منکوحه خود ولی نعمت بیگم بقصد کابل شتافت و محاصره کرد و میرزا محمد حکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنها انگیخت و در هندوستان باغی گریها کرد و بهیارشجاع است سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی بغور بند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت ولی نعمت بیگم را بفریب و مکر بقرباباغ که ده گروهی کابل است در سرحد غور بند فرستاد تا مقدمات صلح در میان آورد و هوگند های شاد و غلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقی قاقشال رضا بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است اعتماد را نمی شاید

از ره سرو بعشوه دنیا که این عجز * مکاره می نشیند و محتاله میروند و میرزا سلیمان پیش از آنکه میرزا محمد حکیم در قرباباغ رسد بایلغار

با انبوهی گران از کابل آمد دران نواحی بکمین ایستاده بود اتفاقاً چندی از سپاهیان میرزا سلیمان بمردم میرزا محمد حکیم دوچار شده این خبر را میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوربند رفته و سراسیمه شده برای کوه هندوکش می افتد و خواجه حسن می خواست که او را نزد پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ برای استمداد ببرد باقی قاقشال مانع آمده میرزا را بعزم درگاه برای پنجهربجلال آباد و از انجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سند گذشت و عریضه بدرگاه فرستاد خواجه حسن با جماعه خود ببلخ رفت بعد از چندگاه همانجا ضایع گشته زندگانی برو تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد * ای حسن زین بترچه خواهم شد و میرزا سلیمان تا کوتل سنجدوره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده و جمعی را از واساندگان لشکر او دستگیر ساخته و اسباب و اشیا را بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلی درین مدت غیبت بر سر اردوی سلیمان میرزا آمده و تاراج کرده و محمد قلی شغالی نام سردار آن لشکر را شکست داده بخلبه تمام در چهار باغ محصر ساخت و میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را بوکالت فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضی گرداند و محمد معصوم اول بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته او عدول نوزید و میرزا اندک پیشکشی برای نام ازو گرفت و بدخشان باز گشت و قبل از آنکه ایلمچی میرزا محمد حکیم برسد شاهنشاهی اخبار کابل و فدرات انجا را شنیده بدست خوشخبر خان یساول اسپ با زین و لجام مرصع و نفایس هندوستان و مبلغ کلی

مع فرمان استمالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند و میرزا با استقبال شرافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان خال میرزا که او را از نگرچین بجهة اصلاح مهمات میرزا فرستاده بودند میرسد و خود رفته مقدمات اغوا در میان آورده ورق را دیگر کون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید است
زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام نویسنده که از هندوستان گریخته اندظار واقعه می بود با فریدون خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند و رایها بر مخالفت قرار یافته باعت برگرفتن خوشخبر خان شدند و میرزا از جهة مروتی که در جبلت او مرکوز بود خوشخبر خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان سال زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در آب راوی فرو رفت و عزیزی دران باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود * در جهان بد قیافتی چون رمی
مرد در آب گرچه میگویند * و من الماء کل شیء حی
و میرزا محمد حکیم بقصد غذا و استبداد او بحوالی بیهرة رسیده دست به نهب و تاراج بلاد که برهیدج ملک گیری ایمن ندارد بکشاد
و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر در باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر آن شهر بر کنار دریای راوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان
حال باوی میگفت که

چون منزل ما کنار راوی است و نا آمده آمده مساوی است
 و میر محمد خان و سایر امرای اٹک با استعداد تمام در قلعه در آمده
 هر چند میرزا حمله بر حصار آورد بمداغه و صمانعه برخاسته مجال
 ندادند که پیرامون آن گردد و بعد از رسیدن عریض امرای شاهنشاهی
 خان خازان و مظفر خان را بحراست اگری گذاشته در تاریخ سوم
 جمادی الاول سنه اربع و هجده و تسعمایه (۹۷۴) برای دهلی و سرهند
 نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
 این خبر کاری نساخته براهیکه آمده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور

کوشش بیفائده است و همه بر ابروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکرتعاقب میرزا
 محمد حکیم نامزد شدند تا پارچه راه رفته از بیهره برگشته آمد و
 عریضه محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت
 سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
 بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان
 محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
 به لاهور عریضه خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که برگشته
 نهندور از توابع سنبل و اعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام
 خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغی
 بعضی پرگنات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب ایشان

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج گروهی
 لاهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل گزوه راه از هر جانب
 نخچیر صحرائی را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایره دهان
 خوبان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار

که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم در آن صیدگاه بشمار آمد و
 خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ عنان بادپا
 را بکسره در آب راوی بشناوری سردادند و غیر از یک دو کس که
 خوشخبر خان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت
 گذشتند و مظفر خان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیر خان را همراه
 آورد و فرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت
 حدود کره و مانکپور نمایند چنانچه اشعاری برین معنی رفت
 و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان
 نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم
 فرستاده داعیه خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند
 و ملا غزالی شاعر مشهدی این سجع یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان
 زمان بود ^(۲) بخان باقیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهده